**دکتراسماعیل تاجبخش**

**الف) مقدّمه**
خورشيد تابان در علم قرآن كتابى است كه در سال 1389 ه  .ش به‌وسيله انتشارات ولايت، در مشهد مقدّس، به بازار كتاب عرضه شده است. نويسنده آن آيت‌الله شيخ على محدّث خراسانى است كه در سال 1276 ه  .ش به دنيا آمده و از محضر بزرگانى چون ميرزا عبدالجواد اديب نيشابورى (اديب اوّل) و ميرزا محمّدباقر مدرّس رضوى و حكيم شهيدى و سيّد ابوالحسن اصفهانى و آقا ضياءالدين عراقى استفاده‌هاى فراوان برده است. امّا در ميان استادان او نام علّامه ميرزا مهدى اصفهانى درخشندگى خاصّى دارد كه وى حدود بيست و پنج سال، از محضر آن بزرگوار سود جسته و توشه اندوخته است. و پُر واضح است كه بر هر كس نفسِ حيات‌بخش آن يگانه دوران خورده كيمياى عشق يافته و مس وجودش زر گشته است.
شيخ على محدّث خراسانى پس از عمرى ترويج شريعت محمّدى، به سال 1330 ه  .ش به ديار باقى شتافت. اى كاش، مصحّح محترم كتاب شرح حال جامعى از زندگى ايشان را در بخشى جداگانه مى‌آورد و اى كاش، ايشان در كتاب مكتب تفكيك علّامه حكيمى نامى برده مى‌شد.
خورشيد تابان در علم قرآن در حدود شصت درس است كه برخى بسيار كوتاه‌اند (مانند بخشى كه در صفحات 194 و 195 آمده و برخى نسبتآ بلند (مانند بخشى كه در صفحات 119 تا 142 آمده است). حروف كتاب چشم‌نواز است و خواننده را اصلا خسته نمى‌كند و ظاهرى دل‌انگيز و جذّاب دارد. به عقيده اين كمترين، اين اثر يكى از نوشته‌هاى كم‌نظيرى است كه امّهات آموزه‌هاى مكتب تفكيك را به زبانى ساده و همه فهم، به همراه آيات و احاديث مربوط به آنها در بر دارد و براى دانشجويان فلسفه و الهيّات و ادبيات فارسى و عربى مطالعه آن از واجب‌ترين كارهاست.
اين حقير كه از دلدادگان مكتب تفكيك است و هدايت به آن را مديون آثار علّامه حكيمى و آيت الله سيّدان و حضور با بركت سرور بزرگوار حضرت استاد محمّد بيابانى است، اين كتاب را با دقّتى كافى و وافى مطالعه كرد و لذّتها برد و توشه‌ها اندوخت و دانشها آموخت و اينك حاصل مطالعه خود را در اختيار خوانندگان ارجمند «سفينه» مى‌گذارد.
ب) معرّفى اجمالى
جان‌مايه محتواى كتاب در عناوين زير خلاصه مى‌شود :
معرّفى اجمالى قرآن و نور و هدايت بودن آن؛
توضيح حقيقت عقل از نظر قرآن و معصومان؛
اعجاز و تحدّى قرآن؛
علم و قدرت و حكمت پروردگار؛
توضيح توحيد قرآنى و تفسير اجمالى سوره توحيد؛
عقيده مادّه‌گرايان و بطلان قديم بودن ماده؛
شيوه فلاسفه و صوفيّه در شناخت خداوند و نقد و روش آنها؛
معرفت فطرى؛
عالم ذرّ؛
بيان معنى «تسبيح» خداوند و مراتب معرفت او؛
بيان حقيقت نماز و اسرار آن؛
مفاسد حمل قرآن و روايات بر مطالب فلاسفه؛
اشاره‌اى به امامت معصومان در قرآن و عالم بودن آنان به جميع قرآن.
ج) نقد و بررسى
بر پيشانى اين كتاب شريف، علاوه بر نام مؤلّف دانشمندش، نام دو بزرگوار ديگر نيز ديده مى‌شود؛ نخست جناب اعدادى خراسانى كه «تحقيق و تصحيح» اين اثر را به عهده داشته‌اند و دو ديگر، آقاى ربّانى كه «ويراستارى» آن را انجام داده‌اند و طبعآ خواننده انتظار دارد كه چنين كتابى حتّى المقدور پيراسته از كاستى باشد. با وجود اين، كتاب كاستيهايى دارد كه اگر در چاپهاى آينده اصلاح شود، جمال اين عروس معنا دلرباتر و شوق‌انگيزتر خواهد بود.
1. نخستين انتقاد بر نام كتاب است كه با ديدن آن، اين انديشه بر ذهن مخاطب خطور مى‌كند كه اين كتاب موضوعش علوم قرآنى است و ناگزير در آن، از وجوه گوناگون اعجاز قرآن كريم و ناسخ و منسوخ و محكم و متشابه و تأويل و تفسير قرآن سخن خواهد رفت؛ ولى واقعيّت اين است كه اين اثر در امّهات آموزه‌هاى مكتب تفكيك است، نه علوم قرآنى مصطلح در معارف اسلامى. ضمنآ عنوان كتاب بر روى جلد «خورشيد تابان در علم قرآن» است و در شناسنامه كتاب «خورشيد تابان در علوم قرآن»!
2. يكى از نواقص كتاب نداشتن سياهه تفصيلى است؛ مثلا در ص 235 تعريف كوتاه و جامعى از تناسخ آمده و در پانوشت ص 298، توضيح مفيدى ذكر شده است درباره سه اصطلاح شريعت و طريقت و حقيقت كه در عرفانهاى بشرى آنها را سه چيز جدا از هم مى‌دانند؛ در حالى‌كه در معارف اهل بيت، چنين مثلّثى پذيرفته نيست (حكيمى، ص 434)؛ يا معناى واضح و روشن پاره‌اى از صفات پروردگار عالم (ص 309)؛ و خلاصه نظرها درباره كيفيّت علم خداوند به موجودات (ص 311 و 312) و... اگر كتاب داراى يك سياهه تفصيلى از گونه آنهايى كه در پايان كتابهاى استاد زرّين‌كوب يا آيت الله جوادى هست، بود، ارزش آن چند برابر و فوايدش براى خواننده بسيار مى‌شد.
3. محشّى محترم پانوشتهاى بسيارى از يادداشتهاى مؤلّف را از دفاتر ديگرش بر متن كتاب افزوده كه در توضيح و تكميل مطالب متن بسيار مفيد و لازم‌اند. اين امر در پانوشت ص 244 مغفول افتاده و عبارت «ألقم الميثاق» درباره حجرالاسود خود محتاج توضيح است و بهتر بود آن را به پانوشت ص 230 ارجاع مى‌دادند. يا جمله‌اى كه در ص 320 از زبان خليفه دوم درباره پيامبر نقل شده كه: «به خدا قسم پيامبر 9 از دنيا نرفته تا دست و پاى مردمانى را قطع كند، و منكر موت پيامبر شد...» اين جمله چه معنايى دارد؟ آيا پيامبر 9 مى‌خواست دست و پاى عدّه‌اى را قطع كند يا خليفه دوم؟ جمله كژتابى‌اى دارد كه‌اى كاش توضيح داده مى‌شد. يا اصطلاح «الحقيقة محو الموهوم و صحو المعلوم» (ص 153) كه در صفحه 217 بند آخر، به صورت «محو و صحف» آمده است، بهتر بود به زبان ساده، توضيح داده مى‌شد كه معلومات را صحو كردن يعنى چه؟ در يك مورد نيز عددى در متن ذكر شده كه توضيحى در پانوشت ندارد. (ص 143، عدد 2) و در صفحه 330 سطر 12  منظور از «شهيد» كيست، شهيد اوّل يا ثانى يا ثالث؟ سخن پايانى اينكه كتاب نمايه اشعار و اعلام نيز ندارد.
4. غلط‌هاى چاپى
با اينكه كتاب ويرايش شده است، غلطهاى چاپى آن نسبت به حجمش زياد است و اين كمترين با ذكر صفحه و سطر به آنها اشاره مى‌كند؛ بدون آوردنِ خود جملات :
الف ـ نادرستى‌هاى واژگانى
ص 81 سطر پايانى: معشيتمعيشت
ص 162 سطر :12 مشبّه مشبّهه (= اهل تشبيه)
ص 165 سطر آخر: عرفان عرفانى
ص 168 سطر :5 سبحستانى سجستانى (= سيستانى)
ص 192 سطر 10 پاورقى: خراج خارج
ص 216 سطر 1 پاورقى: جود موجود
ص 220 سطر :7 به درد بدرد
ص 220 سطر :11 فراقت فراغت
ص 256 سطر :10 ذرّه ذرّه‌اى
ص 258، بند 2، سطر :3 حقيقآ حقيقتآ
ص 261، سطر :7 عقيله عقليّه
ص 262، سطر :4 پائين پايين
ص 263، سطر 8 پاورقى: شركت شرك
ص 291، سطر :3 پرودگار پروردگار
ص 292، سطر :16 مى‌آيىمى‌آيد
ص 304، سطر :5 بياندازد بينداز
ص 310، سطر :6 بينونيّت بينونت
ص 311، سطر 2 پاورقى: ميران ميزان
ص 325، سطر :4 كلمه كلمه (بدون همزه) يا كلمه‌اى
ص 340، سطر :5 بودن بودند
ب ـ نادرستيهاى مربوط اعراب
آوردن متن جملاتِ عربى كه اين واژه‌ها در آنها به كار رفته‌اند و ذكر دليل براى اعراب پيشنهاد شده حجم مقاله را زيادتر خواهد كرد؛ به همين جهت، فقط به اعراب واژه با آدرس دقيق آنها اشاره مى‌شود.
ص 170، بند :3 أهلُ أهلَ (چون منصوب به اختصاص است).
ص 173، سطر :3 منازِلُ منازِلَ (چون مفعولٌبه است)
ص 176، سطر :7 أفْضَلُ أفْضَلَ (چون مفعول دوم فعل «اَعْلَمُ» است)
ص 183، سطر :6 مُرْتَهِنّ مُرْتهن (بدون تشديد)
ص 221، سطر 5 پاورقى: الميثاقُ الميثاقَ (چون مفعولٌ به است)
ص 223، سطر :15 يَرِدُّ يَرِدُ (از «وَرَدَ ـ يَرِدُ» نه «رَدَّ ـ يَرُدُّ»)
ص 228، سطر :5 محمّدُ محمّدٌ و علىُّ علىٌّ (تنوين تمكّن)
ص 234، سطر :10 آدَمُ آدَمَ (مضاف اليه، مجرور به فتحه)
ص 235، سطر :10 اِسْتَنْقَطُوا اُستُنْطِقُوا (طلب نطق شدند)
ص 244، بند 3، سطر :3 اظلّةُ اَظِلّةٌ (تنوين تنكير)
ص 250، پانوشت سطر :9 تعالَ تَعالى
ص 250، پانوشت سطر :9 نَفْسَ ستر نَفسَ التَّسَتُّر
ص 265، سطر :16 تَسبيحِها تسبيحُها (چون خبر است)
ص 284، سطر :17 لِللّه لِلّهِ
ص 297، سطر :19 سوف اَرْفَعَ سوف اَرْفَعُ و ادْفَعَ اَدْفَعُ
ص 303، بند :3 الآنُ الآنَ ؛ وَصِلَتْ وَصَلْتَ
ص 318، سطر :6 كُلُّ كُلٌّ
ص 319، سطر :11 اَعْوَجَجْتُ اِعْوَجَجْتُ
ص 321، سطر :2 إيْن نْ
ص 332، سطر :1 لِيَقْضُوا لْيَقْضُوا (پس از ثُمَّ، لام امر ساكن است)
ص 334، سطر :14يهدّى يَهْدى
د) نكات قابل توجّه
1. در صفحه 28، در ترجمه حديث «إنّ هذا القرآن فيه منار الهدى و مصابيح الدجى فَلْيَجْلُ جالٍ بَصَرَه...» آمده است: «... و بايد هر جوينده‌اى ديده خود را در آن بچرخاند...» با اندك تأمّلى، نادرست بودن اين ترجمه روشن است. فعل جمله «جلا ـ يجلو» است نه «جال ـ يَجولُ»؛ يعنى بايد هر جلادهنده‌اى ديده خود را با روشنايى قرآن جلا دهد و نورانى كند.
2. صفحه 96 سطر 2 چنين آمده است :
فما أنت هو بل أنت هو         و تراه في عين الأمور مُسَرِّحآ و مُقَيِّدآ
اوّلا، مسرَّح و مقيَّد به صيغه مفعول درست است نه به كسر راء و ياء؛ ثانيآ، ضبط درست آن در منبع اصلى (جندى، ص 300) اين‌گونه است :
فما أنت هُوْ؛ بل انت هُوْ و تراه في         عين الأمور مسرَّحا و مُقَيَّدآ
3. صفحه 153 در پاورقى، در ترجمه حديث «تتجلّى لخلقه من غير أن يكون يُرى...» آمده: «آشكار مى‌كند براى خلقش بدون آنكه ديده شود...» در حالى‌كه «آشكار مى‌شود» درست است؛ چرا كه فعل «تَجَلَّى» لازم است، نه متعدّى.
4. صفحه 148، در پانوشت آمده است :
نهايةُ إدراک العقولِ عِقالٌ         و غايةُ سعي العالِمين ضِلالٌ
و لَمْ نَسْتَفِد مِن بحثنا طولَ عمرِنا         سِوى ما جَمَعْنا منه مِن قيلٍ و قال
در اين‌گونه ابيات كه به اصطلاح «اشباع قافيه دارند»، كلمه پايانى بايد با ضمّه ضبط شود؛ نه تنوين رفع. دوم اينكه «ضِلال» غلط است و «ضَلال» درست است. سوم اينكه در مصراع دوم بيت دوم «مِن» زايد است و صورت درست آن چنين است: «سوى ما جمعنا منه قيل و قالُ» كه «قالو» خوانده مى‌شود. چهارم اينكه در ترجمه مصراع دوم بيت اوّل آمده است: «... نهايت تلاش گمراهى است...» اين قرينه نشان مى‌دهد كه «العالَمين» درست‌تر است؛ يعنى نهايت تلاش همه مردم جهان است هيچ و بى‌فايده است و به قول حافظ: «جهان و كار جهان جمله هيچ در هيچ است».
5. صفحه 249، سطر 10، پاورقى: حديث امام صادق 7 اين‌گونه نقل شده: «يا هشامُ اللهُ مشتقٌ مِن أَلِهٍ و الاَلِهَ يَقْتَضِي مألوهآ»؛ همان‌گونه كه در متن همين صفحه آمده صورت درست حديث چنين است: «... مشتقٌ من أَلِهَ و الْإِلهُ...»
صفحه 319، سطر :11 سخنى از خليفه دوم نقل شده است كه پايان آن چنين است: «... فإنّ لي شيطانٌ يَعتريني»؛ كه در پانوشت ترجمه شده است به: «زيرا در من شيطانى است.» ترجمه دقيق‌تر: «زيرا مرا شيطانى است كه بر من عارض مى‌شود (= به سراغ من مى‌آيد).»
صفحه 322، سطر :12 خود مؤلّف بزرگوار آيه را ترجمه كرده و نيازى به آوردن ترجمه آن در پانوشت نيست.
ذ) سرايندگان اشعار
مؤلّف بزرگوار در ميان مطالب خود گاهى به مناسبت كلام، اشعارى آورده است كه محشّى محترم به سراينده بعضى از آنها در پانوشت اشاره دارد. اينك برخى ابيات منبع‌يابى نشده :
1. صفحه 97، همه ابيات از بوستان سعدى است (سعدى، 1386، ص 18) جز بيت چهارم (= به ذاتش به جز وى كس آگاه نيست / در آن جايگه عقل را راه نيست) كه در نسخه‌هاى معتبر بوستان ديده نمى‌شود.
2. ابيات صفحه 112 و 113 نيز از بوستان سعدى است. (همان، 1386، ص 17)
3. ابيات صفحه 115 از مخزن الاسرار نظامى است. (نظامى، 1368، ص 164)
4. ابيات صفحه 220 از بوستان سعدى است. (سعدى، 1386، ص 18)
5. ابيات صفحه 252 از طيّبات سعدى است. (سعدى، 1363، ص 411)
6. ابيات صفحه 254 از مثنوى مولوى است. (مولوى، 1369، ج 4، ص 75)؛ جز اينكه در نسخه دكتر استعلامى «مزّمّل» است به جاى «مدّثّر»؛ و ضبط ايشان درست‌تر است.
7.ابيات صفحه 265 نيز از مثنوى مولوى است. (همان، ص 1369، ج 1، ص 256)
8. ابيات صفحه 233 تا آنجا كه حقير اطلاع دارد، از غزّالى مشهدى است و احتمالا در كشكول شيخ بهايى باشد.
9. در صفحه 265 دو بيت آمده است، به اين صورت:
گر تو را از غيب چشمى باز شد         با تو ذرّات جهان همراز شد
نطق آب و نطق باد و نطق گل         هست محسوس حواس اهل دل
بيت نخست از منطق‌الطير عطّار است (همان، 1386، ص 187)؛ با اين تفاوت كه به جاى «از» در مصراع اوّل، «آن» آمده است. و بيت دوم از مولوى است. (تلمذ، ص 565)
واپسين سخن اينكه انتقادات اين طلبه كم‌مايه هرگز از ارزش زحمات مؤلّف بزرگوار ـ عليه الرحمة ـ و مصحّح محترم نمى‌كاهد و ناگفته پيداست كه هيچ بزرگى از انتقاد كهتران كوچك نمى‌شود و هيچ كوچكى با خرده‌گيرى بر مهتران بزرگ نخواهد شد. و آخر دعوانا أن الحمدلله ربّ العالمين.
منابع
1. تلمذ، حسين. مرآت المثنوى. تهران: نشر گفتار، 1378 ش.
2. جندى، مؤيّدالدين. شرح فصوص الحكم. تصحيح: استاد سيّد جلال‌الدين آشتيانى. قم: بوستان كتاب، 1381 ش.
3. حكيمى، محمّدرضا. مكتب تفكيك. قم: دليل ما، 1383 ش.
4. سعدى، مصلح‌الدين. بوستان. تصحيح: دكتر انزابى‌نژاد و دكتر قره بگلو. تبريز: آيدين، 1386 ش.
5. ــــــــــــ. كلّيّات سعدى. تصحيح: محمّدعلى فروغى. تهران: اميركبير، 1363 ش.
6. عطّار نيشابورى، شيخ فريدالدين. منطق الطير. تصحيح: محمّدصادق گوهرين. تهران: علمى و فرهنگى، 1386 ش.
7. مولوى، جلال‌الدين محمّد. مثنوى.
8. نجفى، ابوالحسن. غلط ننويسيم. تهران: مركز نشر دانشگاهى، 1378 ش.
9. نظامى گنجوى، الياس. مخزن الاسرار. تصحيح: زنجانى. تهران: دانشگاه تهران، 1368 ش.